

گپی با معلول ناشنوا ولی توانمند سیر جانی؛

امان از نامردمی‌ها



اسم حمایت میاد خندم می‌گیره. خدا میدونه فقط خدا می‌دونه که چقدر سختی کشیدم. خیلی وضعیت معلولان سیرجان بد هست، خیلی. خیلی هاشون هستن بخدا به نون شب محتاج هستند. کلی خرج دوا درمون دارند. معلولان کلی هزینه و مخارج زندگی دارن و هیچ کس هم صداشونو نشنید. معلولان جامعه سیرجان اصلا حال خوبی ندارند.

■ کسانی که شرایطی مثل شما دارند. نیاز دارند که اطرافیان چطور درکشان کنند؟

متأسفانه هنوز تو سیرجان یا تو ایران فرهنگ ارتباط با یک معلول نسبت به معلولیتی که داره بسیار ضعیف است و جامعه معلول از این پایین بودن سطح درک بسیار رنج می‌برند و همینطور از نبودن زیرساخت هایی برای رفاه عموم معلولان.

■ آن نه سال چرا کاری گیر نیادوردید؟ بهزیستی چی میگفت؟

عدم بکارگیری معلولان و اشتغال اونا بزرگترین رنج و مشکل یک معلول هست. به خصوص تو شهر معدنی و ثروتمندی مثل سیرجاناین یک کلمه کاملا خنده دار هست و همانطور بی معنی تو شهری که هرکجاشو با انگشت سوراخ کنن یک معدن میزنه بیرون. خیرین کمک کنن؟ نمی‌خواد.

■ در پوشش بهزیستی هم هستی؟

بله یعنی همه معلولان میرن تحت پوشش بهزیستی.

■ حمایت‌شان به چه صورت است؟

اخیرا رییس بهزیستی گفته بود خانواده‌ی معلولان در سیرجان به حمایت ویژه نیاز دارند.

حمایت! کدوم حمایت؟ بهزیستی سابق مثل قبری بود که توش هیچ مرده‌ای نبود. من ۹ سال بیکاری کشیدم. ۹ سال به هر کس و ناکسی رو انداختم برا کار. ۹ سال بهزیستی نتونست برای من تحصیل کرده تحت حمایت خودش به شغل پیدا کنه چه برسه به حمایت دیگه. واقعا وقتی

سیمرا سرچمی

جواد آکسون، متولد ۱۳۶۷، متاهل، دارای یک فرزند دختر دوساله. نوع معلولیت: کم شنوای شدید. از ۱۳ سالگی مبتلا شده و خودش درباره علتش میگوید: خواست خدا بوده. ناشنوای مادرزاد نبوده و تا ۲۰ سالگی هنوز مثل بقیه انسان‌ها می‌شنیده، شاید بهتر. کم شنوایی‌اش عصبی است و عصب‌های گوش آسیب دیده‌اند. می‌گوید: هنوز هیچ کجای دنیا عصب گوش عمل نکرده‌اند. تحصیلات جواد کارشناس ارشد عمران است. او فوق دیپلم معماری و دیپلم جوشکاری آرگون و دیپلم برق صنعتی هم دارد و مهندس عمران است.

■ این قضیه چقدر از زندگی شما رو تحت تأثیر قرار داد؟ و اینکه برای درمان پزشکان چه جوابی دادند؟

همه زندگی من رو. همه.. سلامتی نعمت بسیار ارزشمندی هست خیلی. ولی من بجورایی مدیون این جریان هم هستم.

■ چطور مگر؟

روزهای خیلی سختی کشیدم و با این موضوع کلنلجر رفتم. خیلی سخت بود. چقدر درد رنج تحمل کردم و چه شب‌هایی که بی تابی میکردم و از دست دادن شنواییم برام غیر قابل باور بود. ولی من یک بار برای همیشه حسایی غصه خوردم.

حسابی زار زدم. بد و بیراه گفتم به خودم و سرنوشت و تقدیر و همه چیز ولی فقط به بار برای همیشه. دیگه من تصمیم گرفتم قوی باشم. تصمیم گرفتم. تصمیم گرفتم به

انسانها ثابت کنم من ناتوان نیست. من اونو تو ذهنشون دارن به اسم یک معلول نیستم. شاید اگه این اتفاق نیفتاده بود، من هرگز اعتماد بنفس بالایی پیدا نمی‌کردم. آخه من قبل از معلولیت زیاد اعتماد بنفس نداشتم.

ولی بعد از معلولیت گام به دنیایی بسیار عجیب و ارزشمندی گذاشتم و